

پرویز جاهد

از سینما  
تک پاریس  
تا کانون فیلم  
تهران

رودررو با فرخ غفاری



مركز مطالعات پارس

از سینما تک پاریس  
تا کنون فیلم تهران  
رودر و با فرخ غفاری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سرشناسه / غفاری، فرخ، (Gaffary, Farrokh) ۱۳۸۵-۱۳۰۰.

عنوان / از سینما تک پاریس تا کانون فیلم تهران: رو در رو با فرخ غفاری

شناسه افزوده / جاهد، پرویز، ۱۳۳۹ [مصاحبه‌گر]

مشخصات نشر / تهران: ماهریس، ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری / ۱۷۸ ص.

شابک / ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۶۵-۲۶۰۲

وضعیت فهرست‌نویسی / فیبا

موضوع / غفاری، فرخ - مصاحبه‌ها - تهیه‌کنندگان و کارگردانان - سینما - ایران - تاریخ

موضوع / ... - Motion picture - Interviews - producers and directors - Gaffary, Farrokh

رده‌بندی کنگره / ۳/۱۹۹۸PN

رده‌بندی دیوپی / ۳۳۰۲۳۳۰۹۲/۷۹۱

شماره کتابشناسی ملی / ۸۹۸۴۷۸۱



نقشه ماهریس

از سینما تک پاریس  
تا کانون فیلم تهران  
رودرود با فرخ غفاری

پرویز جاهد






سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عنوان کتاب	: از سینما تک پاریس تا کانون فیلم تهران - رودررو با فرخ غفاری
نویسنده	: پرویز جاهد
طراحی و تولید	: انتشارات ماهریس
چاپ و صحافی	: هوران
چاپ اول	: ۱۴۰۱
شمارگان	: ۳۰۰ نسخه
قیمت	: ۸۹۰,۰۰۰ تومان

### دفتر مرکزی

میدان انقلاب؛ خیابان کارگر جنوبی؛ تقاطع لبافی‌نژاد؛ شماره ۲۶۶  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۲۱۵۰

 [www.nashrmahris.com](http://www.nashrmahris.com)  
 [@nashremahris](https://twitter.com/nashremahris)  
 [@ketabfarhang](https://www.instagram.com/ketabfarhang)

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات ماهریس محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر، انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



انتشارات ماهریس



پرویز جامد و فرخ غفاری. دیدار اول. اوت ۲۰۰۵. پاریس.



— تقدیم به ابراهیم گلستان —





- ۱۱ | نامقدمه
- ۱۷ | دربارهٔ این گفت‌وگو
- ۲۱ | فرخ غفاری و اندیشهٔ سینمای مدرن در ایران
- ۴۳ | ریشه‌های موج نو
- ۴۷ | جوانی، سینما تک پاریس و عشق‌ورزی با سینما
- ۵۱ | بازگشت به ایران و راه‌اندازی کانون ملی فیلم
- ۵۵ | همکاری با هانری لانگلوآ و فدراسیون آرشیوهای بین‌المللی فیلم
- ۵۹ | حزب توده، مارکسیسم و نقد فیلم مارکسیستی
- ۶۵ | جنوب شهر و دستگاه سانسور
- ۷۳ | کانون فیلم، ابراهیم گلستان و شاهکارهای تاریخ سینما
- ۸۱ | شب قوزی
- ۸۳ | فریدون رهنما و سینمای تجربی
- ۸۷ | گنج قارون و فیلم‌فارسی
- ۹۱ | مدیریت فرهنگی: تلویزیون ملی ایران و جشن هنر شیراز
- ۹۹ | تاریخ‌نگاری سینمای ایران

- ۱۰۳ | آموزش آکادمیک سینما  
۱۰۷ | ژرژ سادول و تاریخ سینما  
۱۱۱ | کایه دو سینما در برابر پزیتیف  
۱۱۵ | آندره بازن و مین فلسفی  
۱۱۹ | کانون ملی فیلم و فرهنگ سینمایی  
۱۲۳ | نقد فیلم در ایران  
۱۲۷ | شب قوزی و هزار و یک شب  
۱۳۵ | زنبورک، یک داستان پیکارسک  
۱۳۹ | جشن هنر شیراز، تعزیه و تئاتر شرق و غرب  
۱۴۷ | خوک، بچه، آتش  
۱۵۵ | سینما همه چیز من بود

## نامقدمه - بهمن فرسی

باری آری... نشر وطنی یک زمانی چند تن استاد داشت که بر پیشانی کار هر نوخاسته اگر دو کلمه می‌نشانند، کار طرف در بازار نشر رونق و روندی می‌یافت. از سرشناس‌ترین آن‌ها ادیب و محقق انسان دوست سعید نفیسی بود و مقدمه‌هایش بسیار پُرمشتری. در این خارجه هم، بنده‌نوازی دوست فاضل کامل من اسخو، که تا این لحظه با دو سه تا مقدمه دو سه تا شاعر از زهدان شعر زایانده، از قرار در احیای این روبه بی‌تأثیر نبوده است. در نتیجه این جوان جاهد کوشای سینما هم گریبان مرا چسبیده که گفت و گویش با فرخ غفاری را بخوانم و «اگر مایل بودم»... «یادداشتی به‌عنوان مقدمه برایش بنویس» م... خب، من چگونه می‌توانم خواهش او را نپذیرم؛ و اما چون پخت مقدمه از من ساخته نیست، این است که اقتدا به شاعر بی‌مهار ینگه‌دنیایی ئی‌ئی کامینگز کنم که به‌جای سخنرانی ناسخترانی می‌گفت. من هم در اجابت این حاجت، این نامقدمه را صورت داده‌ام و باشد که از برای دریافت‌کننده آن راهگشا باشد.

باری آری... آن روز، من بیکاره آس و پاس سیاست‌گزیده نوزده ساله‌ای بودم به قید ضمانت از زندان فرمانداری نظامی تیمور بختیار جسته و بر بال هیچ و هوا نشسته. نخستین برنامه بی‌برنامگی روزانه‌ام این بود که از مختاری سی متری پر می‌کشیدم برای

نشستی چند ساعته و بی مقصد و مقصود در قهوه‌خانه‌یی که اسمش کافه آذر بود واقع در میدان مخبرالدوله دیروز و میدان بیست‌وهشت مرداد آن روز، و لابد میدان ازرق امروز. هرچند مرا با این نسبت‌ها و مناسبت‌ها البته دیری‌ست که دیگر بیش از ذکر و تذکر سر و کاری نیست.

باری آری... آنجا نیمچه مرد لامکانی، روبه‌روی کافه آذر، در مرز پیاده‌رو و خیابان، روی منبری چوبین بساط روزنامه پهن می‌کرد و با دو قران که از تو می‌ستاند، تمام روزنامه‌ها و مجله‌های در قید حیات! یعنی رسته از داس دروگر قیام ملی! را در اختیار می‌گذاشت تا بخوانی، و ندای بی‌صدا و نامرئی لای سطورشان را دریابی.

در آن سوی خیابان، درست روبه‌روی کافه آذر، در یک بالاخانه سه چهار اتاقه، روی هم هژده یا بیست پله بالاتر از سطح خیابان هم دفتر مجله فردوسی بود به صاحب‌امتیازی نعمت‌الله جهان‌نوئی که صاحب‌امتیاز بی‌قلم بود، و سردبیری دندان‌پزشک هوشنگ عسگری قلم‌زن نیک‌اندیش. در مجله فردوسی انور خامه‌ای از رهبران انشعابی حزب توده داستان پاورقی عروس قرامطه می‌نوشت. ناصر نیرمحمدی صفحه جواب به نامه‌های خوانندگان را چاق می‌کرد. نصرت رحمانی دیگ شعرش را بار می‌گذاشت. ایرج مستعان پاورقی مد روز پُرخریدارش را بخیه می‌زد. دکتر (تکلیف دکتر سینما بودن یا نبودن را غفاری در کتاب حاضر روشن کرده است) هوشنگ کاووسی از فرانسه برگشته با ساز و ضرب کثیر نقد و بررسی فیلم و توابع! درج می‌کرد. به‌علاوه دکتر ناصر موققیان و هوشنگ میرهاشم و نمی‌دانم چی چی فرهودی و دیگرانی که بیشترشان در گذر مطبوعات آن روز رهگذرهایی بودند سر و گردنی از هم‌قطارهایشان بالاتر و تقریباً بی‌وصله.

باری آری، در یک شماره فردوسی از دکتر هوشنگ کاووسی مطلبی بود با عنوان «هنرپیشه در تئاتر و سینما» که در آن شلاق کشیده بود به جان تئاتری‌های کوچ‌کرده به میدانچه آن روزی سینمای وطنی. آن زمان سینمای وطنی داشت جان می‌گرفت. بیشتر گروندگان به آن هم بازیگران و کارگردانان. خلاصه دست‌اندرکاران تئاتر تماشاخانه

زاد وطنی بودند. این‌ها به حکم سابقه و اسم و رسم در هنرهای نمایشی ریخته بودند توی چار دیواری نداری سینما، اطلاع و پرورش سینمایی نداشتند. به نیروی جوان و کم و بیش مطلعی هم که می‌بایست سینمای وطنی را پی بریزد، امان و میدان نمی‌دادند. نوشته کاووسی، در نظر بگیرید به شیوه نقل به مضمون البته، نوشته بود «کار هنرپیشه‌های درجه‌یک مانند لوئی ژووه و ژان لوئی بارو و لارنس اولیویه و... فقط آن است که در صحنه از این سو به آن سو بروند و کلمات راسین و شکسپیر و چخوف را با صدای بلند بگویند.» و به این ترتیب آقای دکتر به‌طور کلی منکر چگونگی‌ها و ارزش‌های تئاتر شده و به قول فضلا گاف پُرپیمانی به دست داده بود.

باری آری، به قول شما گفتنی، این جانب! هم که شیدای تئاتر بود و عشق سینما هم زیر پوستش وول می‌زد، جوش آورد و قلم چاق کرد اندر تأدیب نافذ ذی نفوذ سینما. بعد هم بی‌معطلی، به تن خویش! رفتم آن‌ور خیابان، از پله‌های دفتر مجله فردوسی بالا، و یک راست سراغ دکتر عسگری سردبیر را گرفتم. عاقله‌مرد تپل مپل خوش‌روی چشم در چشم من خودش بود. نوشته را دادم دستش. تا بی هرگونه ابراز وجود شفاهی، کتباً مرا ببیند! یعنی بخواند. دکتر عسگری اول یک درجه گذاشت به قد و قواره من. بعد چند تا دید چکی زد به قد و بالای نوشته، دو جا را هم با دقت خواند، و دست آخر گفت: حرف شما حرف حساب است، و بعد از خودش پرسید: ما اما با آن چه کنیم؟ من به جای او گفتم چاپش کنید! تا خواننده بداند که این‌طورها هم که گفته شده نیست. گفت با دکتر چه بکنیم؟ بعد بی‌آنکه منتظر پاسخی باشد گفت: من چاپش می‌کنم، هفته دیگر، و اگر نه هفته بعدش. و خوب و خوش و خوشوقت از دیدار هم، دست دادیم و جدا شدیم. دو هفته بعد نوشته من در مجله نبود. سه هفته بعد هم نبود. هفته چهارم هم نبود. من از نو، بی‌شال و کلاه کردن، چون نه شال داشتم نه کلاه، پس از بازبینی مطبوعاتی پیش از ظهر روز سه‌شنبه در کافه آذر، یعنی همان روزی که فردوسی درمی‌آمد، از پله‌های مجله در آن دست خیابان رفتم بالا. دکتر عسگری انگار که منتظر من بوده باشد، آمد به پیشوازم که آقای فرسی شما کجایی آقایان؟ خیلی دنبالت گشته‌ایم.

واقعاً شرمنده‌ایم ما. باید ببخشید ما را. این مطلب خوش جنس! شما از روی میز من دود شده رفته هوا، کپی دارید از آن؟

باری آری... من کپی نداشتم. مطلب من نابود شد. هرگز به چاپ نرسید. حقیقت آن بود که حلاج سینمایی تیز تک و در اوج مجله را نمی‌شد با عرایض یک قلم ناشناس برنجانی؛ اما در قالب آن ناشناس می‌شد یک قلم‌زن تازه برای مجله شکار کنی. و به حکم جور شدن شیطانی همین در و تخته بود که ما هم برای چند سالی شدیم قلم‌زن حرفه‌ای و خوش‌تاخت مطبوعاتی. دکتر کاووسی هم از نزدیک، اولاً هم‌قطار ناچوری نبود، ثانیاً همچنان می‌تاخت. انگ فیلم‌فارسی را هم در همین دوران به قالب زد: که اطلاق می‌شد به همه و هرگونه فیلم که آن روزها با سرمایه بخش خصوصی و منحصرأ به قصد بازار و کسب و کار و سود ساخته می‌شد. صد البته که آن محصول سینمای وطن مال باعباری نبود؛ اما تنها مالی بود که با چرتکه و محاسبه تولید می‌شد و فروش می‌کرد. گریزی بود خوردند پهلوان. تکامل لاک‌پستی خودش را هم داشت. فیلم‌فارسی، سینمای دنیا را نمی‌دید، اما عیب‌های خودش را نرم‌نرم می‌دید و در درمان آن‌ها هم به قدر بضاعتش می‌کوشید. تأثیرهای ناپزا و ثقیل از خوارج فیلم‌ساز در جسم و جانش نبود. زور نمی‌زد که برسون یا گودار یا پازولینی یا تورسن ولز بشود. رک و روراست، یابی‌آنکه صدایش را در بیاورد. افسانه گمشدگان یا مزد ترس یا مرد بازو طلایی را برمی‌داشت عکس به عکس اقتباس می‌کرد و فیلم‌فارسی مناسب توده فارسی‌زبان از آن می‌ساخت.

باری آری... همین سینما، و روند تکامل آن است که بازشناخت آن، و ازاله انگ فیلم‌فارسی از لمبر آن که در واقع قیل و قال ناسنجیده در نفی و انکار هستی و حرکت تنها فیلم‌سازی زنده و دنباله‌دار ایران آن روز بود، امروز اگر ضرورت نداشته باشد بی‌ضرر! هم نیست. زیرا همان سینماست که پس از این دوره تعطیلی انقلابی اولیه، در زیر لوای نظام شرعی از نو جان گرفت و همچنان به حیاتش ادامه داد. بیشترین سهم را هم از درآمد بازار سینمای وطنی در صندوق خود دارد. اگر راه دور نرویم، کوچک‌انگاری هم تلقی نشود، باید پذیرفت که غفاری و گلستان دو تن نخستین کسانی بودند که با

سرمایه شخصی و تهیه چهار پنج فیلم به میدان مبارزه با بی‌اندیشگی و آسان‌پسندی سینمای بازاری رفتند و متأسفانه بی‌سود و میراثی آن را ترک گفتند.

باری آری... کوشش‌های وزارت فرهنگ و هنر به فرماندهی مادام‌العمر پهلبد شوهرخواهر شاه. خراجی‌های تل‌فیلم تلویزیون ملی به سرداری ساسان ویسی و خیرات مؤسسات حکومتی مانند شرکت نفت و غیره و بودجه‌های مؤسسات خصوصی مانند شرکت گسترش صنایع سینمایی، دوبله فیلم‌های ایتالیایی به فارسی، و اصولاً هنر - فن دوبله، و تیره اروپادیده جوانان مشتاق کار سینمایی، و رده آمریکادیده و تنها پهلوان‌شان داریوش مهرجویی وارث بی‌بدیل سینمای بازاری، که نرم نرم خودش را از دامن وزارتخانه و تلویزیون کشید بیرون، و کاملاً به سینمای بازرگانی پیوست. همه و همه این‌ها سرفصل هستند که تلاش‌هایی از نوع تلاش پرویز جاهد می‌تواند و می‌باید زیر آن‌ها را با مطالب اساسی و سنجیده و جستار شده پر کند.

باری آری... تاریخ شفاهی اگر اشتباه نکنم مقوله‌ای است که بیشتر در دامن کوچ و غربت جان گرفته و بالیده. بیشترین نیروی آن هم در زمینه سیاست و رویدادشناسی براساس یادمان‌های شاهدان زنده خرج شده است. کار دیگر جاهد، گفت‌وگو با ابراهیم گلستان تحت عنوان نوشتن با دوربین را من ندیده‌ام. اخلاق پر قویی! گلستان را البته می‌شناسم. شنیده‌ام با این جوان هم تا می‌توانسته چوب معلم برداشته و فراوان او را نواخته است: که نوش طرفین قضیه باد! اما دور از این‌گونه شلتاق‌ها، شنیده‌ام ناگفته بسیار هم در آن گفته شده که آیندگان را حتماً در کار تدوین یک تاریخ بیخته برای سینمای وطن سودمند خواهد افتاد. گفت‌وگو با غفاری هم که موضوع کتاب حاضر است، دانستی فراوان دارد. رابطه پرسنده و پاسخگو موضوعی است که مرتکب تاریخ شفاهی می‌بایست هنگام ورود در آن درس‌های بسیار روان کرده و آمادگی انبوه ذخیره کرده باشد. و کوشش پرویز جاهد در این روند به هر تقدیر مغتنم است.





## درباره این گفت‌وگو

این گفت‌وگو حاصل دو دیدار با فرخ غفاری، فیلم‌ساز، مورخ، منتقد فیلم و از پیشگامان سینمای نوین ایران است که در آخرین روزهای سال ۲۰۰۶ در سن ۸۵ سالگی در پاریس درگذشت.

دیدار اول من در ماه اوت سال ۲۰۰۵ در آپارتمان کوچک غفاری در محله مون پاراناس پاریس با او صورت گرفت. در این دیدار، غفاری علیرغم پیری (در آن زمان ۸۴ سال داشت) هنوز از نظر ظاهری سر حال بود و نشانه‌ای از بیماری در او دیده نمی‌شد اما به‌شدت نگران بیماری آلزایمر و فراموشی بود که احساس می‌کرد دارد به تدریج به سراغش می‌آید. می‌گفت نام خیلی از آدم‌ها و جاها را فراموش کرده و یا سخت به یاد می‌آورد و بعضی از مطالب را ممکن است دو بار تکرار کند و از من خواست که اگر این اتفاق افتاد، به او یادآوری کنم. در دیدار بعدی که به فاصله یک سال بعد یعنی در اوت ۲۰۰۶ صورت گرفت، نشانه‌های فراموشی در او بیشتر شده بود. به علاوه عمل سخت قلب و رنج ناشی از سرطان پروستات او را به‌شدت نحیف و تکیده کرده و از نشاط و شادابی گذشته در او نشانی نبود. اگرچه سعی می‌کرد با غرور حیرت‌آوری، ضعف جسمی خود را از من و همراهانم پنهان کند. وقتی به دیدارش رفتیم، همانند دفعه قبل، شیک

و آراسته بود. برخلاف دفعه قبل که پلپور قرمز رنگی پوشیده بود، این بار ژاکت آبی رنگ روشنی به تن داشت که او را جوان تر از سنش نشان می داد.

نخستین بار در دوم ماه مه ۲۰۰۳ بود که از لندن با او تماس گرفتم و پیشنهاد گفت و گو را مطرح کردم. بعد از کمی پرس و جو درباره موضوع رساله ام و انگیزه هایم برای این مصاحبه، بدون تردید و معطلی قبول کرد و پرسید کی به پاریس می روم. گفتم که ویزا ندارم و به محض دریافت ویزا به دیدارش خواهم شتافت. مدت ها گذشت و من نتوانستم سفرم به پاریس را عملی سازم تا اینکه در اوت ۲۰۰۵ امکان این سفر فراهم شد و نخستین دیدار ما صورت گرفت. تازه کتاب نوشتن با دوربین درآمده بود و من دوست داشتم یک نسخه از آن را به او بدهم و نظرش را درباره آن بپرسم اما گفتم که دو نسخه از کتاب به دستش رسیده و سرگرم خواندن است. گفتم که اگرچه برای گلستان احترام زیادی قائل است اما با بسیاری از نظرات او در این کتاب از جمله درباره فیلم های خودش و فیلم های رهنما موافق نیست.

بعلاوه از لحن صریح و انتقادی گلستان نسبت به خودش، سخت دل آزرده بود. گویا انتظار آن را از یک دوست چندین ساله نداشت. غافل از اینکه گلستان، در داوری درباره آثار دیگران، این گونه ملاحظات را در نظر نمی گیرد.

در دیدار نخست، گفت و گو خوب پیش رفت و من دلم می خواست همه پرسش هایی را که یادداشت کرده بودم یا در خلال مصاحبه به ذهنم رسیده بود، با او مطرح کنم اما گفتم که خسته است و ترجیح می دهد بقیه سؤال ها را در جلسه دیگری از او بپرسم. گرچه من دو روز بیشتر نمی توانستم در پاریس بمانم و به دلایل مختلف احتمال اینکه گفت و گوی دیگری در کار نباشد، وجود داشت اما چاره ای جز قبول نداشتم. در این هنگام فکری به نظرم رسید. گفتم: «بخش مهمی از زندگی شما در سینما تک پاریس و در کنار هانری لانگلوآ گذشت. دلم می خواهد اگر حوصله و وقتش را داشته باشید با هم سری به سینما تک پاریس بزنیم و ضمن دیدار از جاهایی که در آن کار کردید، بقیه گفت و گو را در همان محیط انجام دهیم.»

فکر کردم که شاید قرار گرفتن در آن مکان، ذهنش را فعال‌تر سازد و کمک کند که خاطرات بیشتری را به یادش بیاورد. خوشبختانه قبول کرد و گفت از آنجا که مکان و ساختمان سینما تک تغییر کرده، باید فردا با مسئولین آن تماس گرفته و اجازه بازدید از ساختمان قبلی را بگیرد. احساس کردم از این پیشنهاد خیلی خوشحال شده و حتماً این کار را خواهد کرد.

اما فردا که دوباره تماس گرفتم، اظهار تأسف کرد و گفت که با موزه تماس گرفته ولی کسی را که او را بشناسند و بتواند این اجازه را از آن‌ها بگیرد پیدا نکرده و لذا این فکر عملاً امکان‌پذیر نیست و گفت که بهتر است متن گفت‌وگوی آن روز را برایش بفرستم تا بعد از خواندن آن گفت‌وگوی بعدی را انجام دهد.

فردای آن روز که با آربی اوانسیان کارگردان برجسته تئاتر و سینمای ایران و سازنده فیلم درخشان چشمه که سال‌هاست در پاریس اقامت دارد در کافه‌ای روبروی ایستگاه مون پاراناس و نزدیک منزل غفاری قرار داشتیم، به غفاری زنگ زد و از او خواهش کردم که به ما ملحق شود. گفت که شاید بیاید و با ما یک قهوه بخورد اما هرچه من و آربی چشم گردانیدیم، از او خبری نشد. بعد زنگ زد و عذرخواهی کرد و گفت که حالش خوب نبود و نتوانست بیاید.

متن گفت‌وگوی دیدار اول را از روی نوار پیاده کرده و برایش فرستادم و منتظر تماسش شدم. یک سال از آن دیدار گذشت اما از او خبری نشد. چند بار به منزلش زنگ زد و ولی موفق نشدم با او حرف بزنم. تا اینکه در اوت سال ۲۰۰۶ دوباره به پاریس رفتم. شنیده بودم که عمل جراحی کرده و حال چندان مساعدی ندارد. زنگ زد که احوالش را بپرسم. ابتدا مرا نشناخت اما بعد از دادن چند نشانی مرا به‌خاطر آورد و گفت که با اینکه حال خوبی ندارد اما حاضر است این گفت‌وگو را تمام کند و برای بعد از ظهر روز بعد قرار گذاشت. خیلی خوشحال شدم اما خوشحالی‌ام زیاد طول نکشید. صبح روز بعد به موبایل پسر دایی‌ام احمد که ساکن پاریس است، زنگ زد و گفت که از پذیرفتن من معذور است. برخلاف دفعات گذشته، لحنش بسیار تند بود و به من اجازه نمی‌داد

که اصرار کنم. فقط گفت که یک عمل جراحی دیگر در پیش دارد و دکترش به او تأکید کرده با کسی حرف نزند. دیگر کاملاً خلع سلاح شده بودم و نمی‌توانستم آدمی را که پزشک معالجتش او را از حرف زدن منع کرده به گفت‌وگو ترغیب کنم. حالم بدجوری گرفته بود. گفت‌وگویم نیمه‌کاره مانده بود و باید دست خالی به لندن برمی‌گشتم. فردای آن روز به تشویق احمد، در اوج ناامیدی دوباره به او زنگ زدم و گفتم که فقط می‌خواهم قبل از بازگشت به لندن او را برای چند لحظه هم که شده ببینم. برخوردش این بار بهتر از روز قبل بود. ابتدا رد کرد اما با اصرار من سرانجام پذیرفت که فقط برای ده دقیقه مرا ببیند و تأکید کرد که هیچ گفت‌وگویی در کار نخواهد بود.

با این حال من امید داشتم که در این دیدار کوتاه اگر حالش خوب باشد، بتوانم نظرش را تغییر دهم و او را راضی به انجام گفت‌وگو کنم و همین‌طور هم شد.

فرخ غفاری چند ماه بعد از انجام این گفت‌وگو، در ژانویه ۲۰۰۶ در سن ۸۵ سالگی در پاریس درگذشت. او را در گوشه‌ای از گورستان مون پارناس پاریس یعنی در همان جایی که همکارش هانری لانگلو، فیلم‌شناس برجسته فرانسوی و پدر سینما تک فرانسه دفن است، به خاک سپردند.

لازم می‌دانم از احمد یحیی‌زاده و مری پیلار که در انجام این گفت‌وگو مرا همراهی کرده‌اند، تشکر کنم. همین‌طور از آرزو ارزانش که زحمت پیاده کردن نوارهای این گفت‌وگوها را کشید.

پرویز جاهد  
اکتبر ۲۰۱۵. لندن

## فرخ غفاری و اندیشه سینمای مدن در ایران

فرخ غفاری فرزند حسنعلی غفاری (معاون‌الدوله) وزیرمختار ایران در بلژیک بود و در اسفند ۱۳۰۰ در تهران به دنیا آمد. در یازده سالگی به همراه پدرش به اروپا سفر کرد و تحصیلات متوسطه را به زبان فرانسه در بلژیک انجام داد و بعد به تحصیل در رشته حقوق و ادبیات پرداخت.

میراث غفاری برای سینمای ایران میراث اندکی نیست. او نخستین کسی است که دست به جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به تاریخ سینمای ایران زد و نخستین کسی است که پس از پایان تحصیلات خود در فرانسه و بلژیک و کارآموزی نزد هانری لانگلو فیلم‌شناس معروف در سینما تک فرانسه به ایران بازگشت و کانون ملی فیلم و فیلم‌خانه ملی ایران را تأسیس کرد.

بهمن فرمان‌آرا از فیلم‌سازان موج‌نوی سینمای ایران درباره غفاری چنین می‌گوید: «اگر بخواهیم از میان تمام کسانی که در سینمای ایران آمد و رفت کرده‌اند نام کسی را ببریم که واقعاً به گردن سینمای ایران حق داشته، بدون شک فرخ غفاری در صدر چنین لیستی قرار دارد.» (روزنامه اعتماد. دی‌ماه ۱۳۸۵)

فرخ غفاری، دلبستگی عمیقی به فرهنگ و هنر ایران داشت و تا زمانی که توان

داشت و در رأس کار بود، در جهت رشد و سربلندی آن کوشید. او در آخرین روزهای عمر خود سرگرم کار بر روی خاطرات و سفرنامه جدّ بزرگش فرخ خان امین الدوله بود که به دستور ناصرالدین شاه به فرانسه سفر می‌کند و به دربار ناپلئون سوم امپراتور فرانسه می‌رود تا از او بخواهد بین ایران و انگلیس که در جنوب ایران در جنگ بودند میانجی‌گری کند. در این سفر، جدّ غفاری کاتب مخصوصی دارد که سفرنامه روزانه او را می‌نویسد. به دنبال آن امین الدوله از کاتب می‌خواهد کتابی درباره نحوه زندگی فرانسوی‌ها بنویسد اما صدراعظم دولت ناصرالدین شاه پس از باخبر شدن از ماجرا با ارسال نامه‌ای رسمی به فرخ خان با انتشار این کتاب مخالفت کرده و دستور می‌دهد فرخ خان کتاب را برای او بفرستد تا آن را آتش بزند چرا که به نظر صدراعظم، مردم ایران با خواندن این کتاب به مقایسه زندگی خود با فرانسویان پرداخته و این برای دولت فحیمه قاجار گران تمام می‌شود. به نظر غفاری ماجرای این کتاب نشان می‌دهد که اندیشه ایرانی هیچ‌گاه آزاد نبوده و دولت‌های ایرانی با هرگونه تحول و رفرمی مخالف بودند.

یکی از آرزوهای غفاری این بود که بتواند این کتاب را به کمک ایران شناس و ادیب و محقق برجسته، ایرج افشار، در ایران منتشر کند.

اهمیت فرخ غفاری در سینمای ایران تنها به خاطر فیلم‌هایش نیست بلکه او نیز همانند گلستان و فریدون رهنما در زمینه‌ها و حوزه‌های گوناگونی کار کرده و نقش‌های متعددی در جامعه هنری و سینمایی ایران به عهده داشته است.

جلال ستاری، پژوهشگر برجسته ایرانی که مدت‌های درازی را با غفاری همکار بود، درباره این وجه از شخصیت غفاری چنین می‌گوید:

«فرخ علاوه بر حسن سلوک و پاکیزگی اخلاقی‌اش، مردی به‌غایت فرهیخته بود و این فرهیختگی تنها محدود به عالم تئاتر و سینما یعنی شناخت ادب تئاتری و سینمایی و بازیگری در تئاتر و سینما نمی‌شد (کسانی که بازی درخشان را در «سیندرلا» فیلم توقیف‌شده پرویز کیمیای و نمایشنامه «آوازه‌خوان طاس» از اوژن یونسکو دیده‌اند، سخنم را تصدیق خواهند کرد) بلکه فرهنگ و تاریخ ایران را نیک می‌شناخت. افزون بر این فرخ، فرهنگ غرب

را نیز به درستی می‌شناخت و من کمتر کسی چون او عمیقاً آگاه از دو فرهنگ غرب و شرق می‌شناسم؛ اما این آشنایی با فرهنگ غرب، فرخ را آن‌چنان شیفته فرهنگ غرب نکرده بود (برخلاف نوکیسگان بی‌مایه) که در اهمیت و ارزش فرهنگ شرق، اندک تردیدی روا دارد. برعکس، فرخ فرهنگ شرق و فرهنگ میهنش را عمیقاً دوست داشت و در سنجش آن با فرهنگ غرب، از حق‌گویی و حقیقت‌جویی هیچ‌گاه دور نیفتاد و خاصه در آنچه به فرهنگ ایران مربوط می‌شود، برخلاف پندار بعضی، سخت دوستدار فرهنگ کهن ایران‌زمین بود و حتی در این باب، گاه تعصب می‌ورزید.»

(آژانس خبری هنر، دی‌ماه ۱۳۸۵)

اهمیت فرخ غفاری در سینما و فرهنگ ایران، تنها به خاطر فیلم‌هایش نیست بلکه او نیز همانند ابراهیم گلستان، در زمینه‌ها و حوزه‌های گوناگونی فعالیت کرده و نقش‌های متعددی در جامعه هنری و سینمایی ایران به عهده داشته است. فعالیت‌های غفاری را به‌طور کلی می‌توان در حوزه‌های زیر بررسی کرد:

— نقد فیلم؛

— تأسیس کانون فیلم و فیلم‌خانه ملی ایران؛

— تاریخ‌نگاری سینمای ایران؛

— فیلم‌سازی؛

— بازیگری؛

— تدریس سینما؛

— مدیریت فرهنگی.

### — نقد فیلم

فرخ غفاری از نخستین منتقدان اندیشمند و جدی سینمای ایران بود. او در دورانی نوشتن نقد فیلم را در مطبوعات ایران شروع می‌کند که هنوز حرفه‌ای به‌نام نقد فیلم در ایران وجود ندارد و کسی به اهمیت نقد فیلم و جایگاه منتقد سینما، آگاه نیست.



نقدهای غفاری، عمدتاً علیه ابتذال و سطحی‌گرایی سینمای ایران در آن دوره و تأکید بر اهمیت سینما به‌عنوان یک هنر است.

فعالیت نقدنویسی فرخ غفاری را باید به چهار دوره تقسیم کرد:

— دوره اول زندگی در فرانسه (بعد از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۴۹)؛

— دوره اول بازگشت به ایران (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰)؛

— دوره دوم زندگی در فرانسه (از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۸)؛

— دوره دوم بازگشت به ایران (۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳).

--- دوره اول نقدنویسی در فرانسه.

هانری لانگلو در ۱۹۳۸ سینما تک پاریس را بنیان گذاشت. فرخ غفاری که در دوران جنگ جهانی دوم درگیر نهضت مقاومت ملی فرانسه علیه فاشیسم بود، پس از پایان جنگ به سینما تک پاریس پیوست و به بیننده حرفه‌ای و ثابت نمایش‌های آن تبدیل شد. علاقه عمیق او به سینما و مطالعات جدی او در این زمینه به تدریج او را به نوشتن نقد فیلم در روزنامه‌ها و مجلات فرانسوی مثل ژان دوفینه، واریته و لوموند کشاند. غفاری در این گفت‌وگو به تفصیل درباره این دوره از فعالیت نقدنویسی‌اش حرف زده است. مقاله او درباره ابل گانس که در ژان دوفینه چاپ شد، مورد توجه لانگلو واقع گردید و زمینه‌ساز همکاری بعدی او با لانگلو شد.

--- دوره اول نقدنویسی در ایران

غفاری پس از شانزده سال زندگی و تحصیل در اروپا، در ۱۳۲۸ به ایران بازگشت. او که تحت تأثیر جنبش چپ فرانسه، گرایش‌های مارکسیستی پیدا کرده بود، بعد از بازگشت به ایران شروع به نوشتن نقد فیلم در مجلات حزبی و چپ‌گرای آن دوره که عموماً متعلق به حزب توده بود، پرداخت. مجلاتی چون ستاره صلح، کیوتر صلح، صدف و آشنا. در همین دوره است که او به دلایل امنیتی و سیاسی نام واقعی خود را پای مطالب سینمایی‌اش نمی‌گذارد و با اسامی مستعار مثل م. مبارک و آذرگون کار می‌کند.

غفاری در این دوره، کتاب «سینما و مردم» را می‌نویسد که جمع‌بندی نظرات او درباره سینما و نقد فیلم در ایران است.

«سینما و مردم»، با اینکه امروز کتاب ساده و پیش پا افتاده‌ای به نظر می‌رسد، اما در زمان خود برای آشنایی علاقمندان سینما با مفاهیم نقد فیلم و درک سینما به‌عنوان یک پدیده هنری، کتاب مفیدی بود.

نگاه غفاری به سینما و نقد فیلم در این کتاب و نوشته‌های دیگر این دوره‌اش، متأثر از دیدگاه‌های مارکسیستی و نگاه حزبی است. وی در گفت‌وگوی حاضر، درباره این دوره از فعالیت‌های خود چنین می‌گوید:

«بعد از سال ۱۳۲۹ روشنفکران چپ از ما حمایت کردند. در این بین از من خواستند که در نشریات حزب توده، نقد سینمایی بنویسم. من هم هرچه را که در فرانسه یاد گرفته بودم با خود آوردم. مأخذ من ژرژ سادول<sup>۱</sup> و آندره بازن<sup>۲</sup> بودند. از ابتدا تصمیم گرفتم که راجع به سینمای ایران هم بنویسم.»

غفاری در کتاب «سینما و مردم»، درباره نقد فیلم و وظایف منتقد می‌نویسد:

«منتقد باید مطابق فلسفه اجتماعی مخصوصی از آثار هنری خرده‌گیری کند. بی‌طرفی سیاسی هنگام قضاوت و نتیجه گرفتن از این قضاوت، کاری بیهوده است. می‌دانیم که بی‌طرفی اصلاً حرفی است بی‌معنی. در مسائل هنری باید هوادار فلسفه سیاسی و اجتماعی معینی بود و مطابق این فلسفه، کلیه جنبه‌های ارتجاعی و ضد بشری را کوبید و بار دیگر دست هنرمند را گرفت و در دست مردم گذاشت.» (فرخ غفاری. سینما و مردم)

از سوی دیگر سعی غفاری در این دوره بر این بود که در نقدهای خود، ضعف‌ها

۱. George Sadoul، منتقد و مورخ سینمای مشهور فرانسوی که تاریخ سینمای او در دو جلد به فارسی ترجمه شده است.

۲. Andre Bazin، منتقد و نظریه‌پرداز فیلم فرانسوی و از بنیان‌گذاران مجله کایه دو سینما.

و نارسایی‌های فیلم‌های فارسی را از نظر فنی و محتوایی توضیح داده و از این طریق به ارتقای فرهنگ و دانش سینمایی در میان فیلم‌سازان ایرانی یاری رساند. وی در نقدی بر فیلم شرمسار ساخته دکتر اسماعیل کوشان (۱۳۲۹) می‌نویسد:

«صدها قرارداد استعمال شده در پست‌ترین رمان‌های خارجی و فرومایه‌ترین نمایش‌های تئاتری که برای یک مشت بورژوازی به خواب رفته و یا دختر مدرسه‌ای‌هایی که عاشق ستارگان هالیوودی هستند، در این فیلم به چشم می‌خورد. تمام پرسوناژها پیش پا افتاده و یکنواخت و قراردادی هستند. آدم خوب، خوب است و تا آخر خوب می‌ماند، شهر منجلا ب فساد است و البته روستایی در ضمیر خود آدم خوبی است که پس از هزاران خطا باز به راه راست بازمی‌گردد.» (تاریخ سینمای ایران. جمال امید. ۱۳۷۴)

--- دوره دوم نقدنویسی در فرانسه

غفاری در پاریس به استخدام سینما تک پاریس درمی‌آید و همکاری‌اش را با هانری لانگلو سینماشناس مشهور فرانسوی و بنیانگذار سینما تک فرانسه شروع می‌کند و به پیشنهاد لانگلو دبیر اجرایی فدراسیون بین‌المللی آرشیوهای فیلم می‌شود و به مدت پنج سال از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ در این سمت باقی می‌ماند.

در این دوره است که همکاری‌اش را با مجله پزیتیف (positif) در زمینه نقد فیلم شروع می‌کند. در آن زمان مجله پزیتیف به سردبیری برنارد شاردل، مجله‌ای سینمایی با رویکردی مارکسیستی بود و در جبهه مقابل مجله کایه دو سینما قرار داشت. از کارهای قابل توجه غفاری در پزیتیف، نوشتن مطلبی تحلیلی درباره سینمای کوروساوا بود.

--- دوره دوم نقدنویسی در ایران

زمانی که غفاری در ۱۳۳۷ بعد از سال‌ها زندگی در فرانسه، دوباره به ایران بازمی‌گردد، صاحب دانش، تجربه و فرهنگ سینمایی عمیقی است که حاصل دوران همکاری پنج ساله او با هانری لانگلو در سینما تک فرانسه و همکاری با مجله سینمایی پزیتیف در زمینه نقد فیلم است.